

فصل دهم

بورژوازی

با دموکراسی زور آزمائی می کند

در روز بیست و هشتم اوت، در همان حال که ترسی تب آلود کاخ زمستانی را به لرزه درآورده بود، شاه زاده باگراتیون، فرمانده ی لشگر وحوش، طی تلگرافی به کورنیلوف اطلاع داده بود که: "قفقازی ها دین خود را به میهن ادا خواهند کرد و به فرمان قهرمان ارجمند خود... آخرین قطره ی خون خویش را نثار خواهند نمود." فقط چند ساعت بعد، این لشگر از حرکت باز ایستاد؛ و در روز سی و یکم اوت هیئت ویژه ای به ریاست همین باگراتیون، به کرنسکی اطمینان داد که لشگر وحوش در بیست به فرمان حکومت موقت گردن خواهد نهاد. همه ی این حوادث نه تنها بی جنگ و ستیز، بلکه بدون شلیک شدن حتی یک تیر، اتفاق افتاد. لشگر وحوش آخرین قطره ی خون خود را که سهل است، اولین قطره ی خونس را نثار ننمود. سربازهای کورنیلوف برای رسوخ

به داخل پتروگراد حتی در صدد استفاده از اسلحه برنیامدند. افسرها جرئت نمی کردند چنین فرماتی به آنان دهند. نیروهای حکومت برای متوقف ساختن تهاجم قشون کورنیلوف در هیچ نقطه ای ناچار نشدند به زور متوسل شوند. توطئه خود به خود متلاشی شد، درهم فرور ریخت، و مثل بخار به آسمان رفت.

برای درک علت این حوادث باید نیروهای متخاصم را از نزدیک معاینه کنیم. پیش از هر چیز باید توجه داشت- و این کشفی نامنتظر نخواهد بود- که ستاد توطئه همان ستاد پیشین تزاری بود که از افراد دیوان سالار بی مغزی تشکیل می شد که در بازی بغرنجی که آغاز کرده بودند توانائی پیش بینی دو و یا سه حرکت بعدی را نداشتند. با آن که کورنیلوف روز شورش را از چند هفته ی قبل معین کرده بود، هیچ چیز نه پیش بینی شده و نه به درستی در نظر گرفته شده بود. تدارک صرفاً نظامی قیام با بی کفایتی و شلختگی و سبک مغزی تمام انجام گرفته بود. درست در آستانه ی عملیات -و حتی پس از آغاز عملیات- در سازمان و ترکیب فرمان دهی تغییرات پیچیده ای به عمل آمد. لشگر وحوش، که قرار بود نخستین ضربه را بر پیکر انقلاب وارد بسازد، روی هم از ۱۳۵۰ جنگجو تشکیل شده بود، و اینان ۶۰۰ قبضه تفنگ، ۱/۰۰۰ عدد نیزه و ۵۰۰ قبضه شمشیر کم داشتند. پنج روز پیش از آغاز یورش، کورنیلوف دستور داده بود لشگر وحوش به سپاه تبدیل شود. بدیهی است که این تبدیل، که از دیدگاه همه ی متون نظامی نادرست محسوب می شد، برای تطمیع افسران ضروری تشخیص داده شده بود. مارتینوف می نویسد: "فقط در روز سی و یکم، یعنی پس از شکست کامل عملیات، باگراتیون تلگرافی دریافت داشت که در آن به او اطلاع داده بودند اسلحه ی مورد نیاز را در پسکوف

تحویلیش خواهند داد." اعزام مربی هم از جبهه به پتروگراد، فقط در لحظات آخر در ستاد شروع شد. به افسرهائی که این مأموریت را می پذیرفتند، سخاوتمندانه پول و واگن مخصوص داده می شد، اما ظاهراً این قهرمان های میهن پرست عجله ای برای نجات کشور نداشتند. دو روز بعد، ارتباط خطوط راه آهن ستاد با پایتخت قطع شد، حال آن که بیشتر این قهرمانان هنوز به مکان عملیات مورد نظر نرسیده بودند.

اما سازمانی متشکل از تقریباً دو هزار کورنیلوفیست در داخل پایتخت وجود داشت. توطئه گران پایتخت متناسب با وظایف ویژه ای که به آنان محول شده بود به گروه های مختلف تقسیم شده بودند. وظایف ویژه ی آنان عبارت بودند از: تصرف خودروهای زره پوش؛ دستگیری و قتل برجسته ترین اعضای شورا؛ بازداشت اعضای حکومت موقت و تسخیر مهم ترین مؤسسات دولتی. وینبرگ، رئیس اتحادیه ی وظایف نظامی، که پیشتر با او آشنا شدیم، می گوید: "قرار بر این بود که پیش از رسیدن قوای کریموف به پایتخت، نیروهای اصلی انقلاب درهم شکسته و نابود، و یا بی اثر شده باشند، به نحوی که وظیفه ی کریموف صرفاً عبارت از اعاده ی نظم در شهر باشد." ناگفته نماند که در موعیلیف این برنامه را اغراق آمیز می دانستند و برای پیشبرد بخش اعظم کار به کریموف تکیه داشتند، اما ستاد فرمان دهی ضمناً از واحدهای مراکز جمهوری خواه توقع کمک جدی داشت. منتها توطئه گران پتروگراد در عمل حتی یک لحظه آفتابی نشدند، خفیف ترین صدائی از حلقومشان بر نیامد، و هرگز انگشت هم بلند نکردند؛ تو گویی اینان اصلاً در جهان وجود نداشتند. وینبرگ برای حل این معما توضیح ساده ای ارائه داده است. از قرار معلوم، سرهنگ هیمان، بازرس کل اداره ی ضدجاسوسی،

ساعات حساس را در کلبه ای خارج از شهر به سر آورده بود، و سرهنگ سیدورین که وظیفه داشت تحت فرمان دهی بلافصل کورنیلوف فعالیت های کلیه ی انجمن های میهن پرست پایتخت را هماهنگ بسازد، و سرهنگ دوستمیر، رئیس دایره ی نظامی، "بی آن که اثری از خود به جا گذارند، ناپدید شده بودند." دوتوف، سرهنگ قزاق، که قرار بود "به شکل" بلشویک ها دست به عمل بزند، بعداً شکوه سر داد که: "من به این سو و آن سو می دویدم... و مردم را به خیابان ها فرا می خواندم، اما هیچ کس به دنبال من بیرون نیامد." بنا بر گفته ی وینبرگ، پول هائی که برای سازمان دهی کنار گذاشته شده بودند، همه به وسیله ی کارگردان های اصلی ماجرا اختلاس و صرف سورچرانی های گزاف شدند. بر طبق اظهارات دنیکنین، سرهنگ سیدورین "به فنلاند گریخت، و تتمه ی بودجه ی سازمان را، که در حدود صد یا صدوپنجاه هزار روبل می شد، با خود برد." لووف، که آخرین بار او را تحت الحفظ در کاخ زمستانی دیدیم، بعداً از مددکار ناشناسی سخن گفت که قرار بود مبالغ معتناهی پول به افسران تحویل دهد، اما وقتی به محل مقرر رسید توطئه گران را در چنان مستی شدیدی یافت که حاضر نشد پول ها را تحویل دهد. وینبرگ شخصاً گمان می کند که اگر به علت این "حوادث" واقعاً آزادنده نبود، چه بسا نقشه ی آنان با موفقیت کامل رو به رو می شد. اما این سوال باقی است که: چرا در این عملیات میهن پرستانه عمدتاً می خوارگان، مسرفان، و خانانان شرکت جستند؟ آیا دلیلش آن نیست که هر مهم تاریخی عواملی را بسیج می کند که سزاوار اوست؟

توطئه از لحاظ عوامل و ایادی، از آن بالا گرفته تا به پائین، وضع بسیار بدی داشت. بنا به گفته ی ایژگویف کادت دست راستی: "ژنرال کورنیلوف در

میان مردمان صلح جو... از محبوبیت فراوانی برخوردار بود، اما در میان سربازان، دست کم سربازانی که در پشت جبهه دیدم، چنین محبوبیتی نداشت، "مراد ایژگوف از مردان صلح جو، اهالی نوسکی پراسپکت بود، کورنیلوف در نظر توده های خلق، چه در جبهه و چه در پشت جبهه، بیگانه و بدخواه و منفور بود.

جناب ژنرال، کراسنوف را به فرمان دهی سپاه سوم سواره نظام منصوب کرده بود. کراسنوف سلطنت طلب، که چندی بعد کوشید تا در زمره ی نوکران ویلهلم دوم درآید، ابراز تعجب کرده بود که چرا "کورنیلوف با آن که چنین عملیات عظیمی را طرح ریزی کرده بود، خود در پناه ترکمن ها و نیروهای ضربت در کاخی در موغیلیف باقی ماند، گویی به موفقیت خود باور نداشت." در پاسخ به کلود آنه، روزنامه نگار فرانسوی، که از کورنیلوف پرسیده بود چرا در لحظه ی حساس به پتروگراد نرفته بود، فرمانده ی کل قوا گفته بود: "مریض بودم. مالاریایم بدجوری عود کرده بود، و نیروی همیشگی خود را نداشتم."

این قبیل حوادث ناگوار فراوان رخ دادند: هر وقت امری از پیش محکوم به شکست بوده، همیشه چنین شده است. حالت روحی توطنه گران مابین لافزنی های مستانه به وقت بی خبری از موانع، و مذلت محض در برابر نخستین مانع جدی، نوسان می کرد. اشکال در مالاریای کورنیلوف نبود، بلکه در مرض مهلک و بی درمان و بسیار مزمنی ریشه داشت که اراده ی طبقات متمکن را فلج کرده بود.

کادت ها جداً منکر شده اند که کورنیلوف مقاصد ضدانقلابی داشته است، چون این مقاصد را منحصر به اعاده ی سلطنت رومانوف ها می دانستند.

گوئی قضیه بر سر این مسأله بود! "جمهوری خواهی" کورنیلوف به هیچ وجه مانع از آن نشد که لوکومسکی سلطنت طلب دست در دست کورنیلوف بگذارد، و مانع از آن هم نشد که ریمسکی کورساکوف، رئیس اتحادیه ی خلق روس، یعنی همان سازمان صدسیاه ها، در روز قیام به کورنیلوف تلگراف بزند: "من قلباً به درگاه خداوند دعا می کنم که در نجات روسیه شما را یاری دهد. من تمام وجود خود را در اختیار شما می گذارم." صد سیاه های هوادار تزاریزم یقیناً به شینی حقیر چون پرچم جمهوری اعتنائی نداشتند. آنان می دانستند که برنامه ی کورنیلوف را باید در وجود خود او، در سوابقش، در نوارهای قزاقی روی شلوارش، در روابطش، در منابع مالی اش، و از همه مهم تر در آمادگی بی حد و حصرش برای سربریدن انقلاب، جستجو کرد.

کورنیلوف با این که در اعلامیه هایش خویشتن را "دهقان زاده" می نامید، نقشه ی قیام خود را بر مبنای نیروهای قزاق و کوه نشین استوار کرده بود. در میان نیروهائی که به جنگ پتروگراد اعزام شده بودند، حتی یک واحد پیاده نظام وجود نداشت. جناب ژنرال به دهقانان دسترس نداشت، و در کشف چنین دسترسی هم هرگز نکوشید. ناگفته نماند که مصلح ارضی ستاد فرمان دهی، که او را "پروفوسور" می خواندند، دانماً آماده بود تا به یکایک سربازان قطعات بی کرانی از زمین تحویل دهد، اما اعلامیه ای که در این خصوص تهیه شده بود، حتی منتشر هم نگردید. ژنرال ها به علت هراس کاملاً موجهی که از ترساندن و رماندن ملاک ها داشتند، از عوام فریب های ارضی دوری می جستند.

یکی از دهقانان موغیلیف به نام تادوش، که در آن روزها سخت در محیط ستاد دقیق شده بود، گواهی داده است که در میان سربازها و روستائیان احدی

اعلامیه های ژنرال را باور نمی کرد. اینان می گفتند: "او فقط طالب قدرت است، وگرنه در قید زمین و اتمام جنگ نیست." در طول شش ماهه ی انقلاب؛ توده ها یاد گرفته بودند که در خصوص مسائل اساسی به نحوی از انحاء راه را از چاه تشخیص دهند. کورنیلوف جنگ و دفاع از امتیازهای ژنرال ها و دفاع از اموال و اراضی ملاک ها را به مردم هدیه می داد. نه او می توانست چیز بیشتری به مردم عرضه کند، و نه مردم توقع دیگری از او داشتند. ناتوانی کورنیلوف در اتکاء به پیاده نظام دهقانی نکته ای که توطئه گران از قبل بر آن وقوف داشتند. اتکاء به کارگران که به جای خود، برهانی بر مطرودیت اجتماعی دارودسته ی کورنیلوف بود.

تصویرهای که شاه زاده تروتسکوی، دبیرمات ستاد فرمان دهی، از نیروهای سیاسی ترسیم کرده، از بسیاری جهات صحت داشت، اما از یک جهت نادرست بود. از آن بی تفاوتی که مردم را آماده ی "تسلیم به ملایم ترین ضربه ی شلاق" کرده بود، کوچک ترین اثری دیده نمی شد. برعکس؛ توگونی توده ها فقط منتظر ضربه ی شلاق بودند تا نشان دهند که چه منابع لایزالی از نیرو و فداکاری در اعماق وجودشان نهفته است. همین خطائی که طبقات حاکم در ارزیابی حالت روحی توده ها مرتکب شده بودند، سایر محاسباتشان را هم به باد فنا داد.

توطئه را دوایری کارگردانی کردند که عادتاً بدون کمک طبقات فرودست، یعنی بدون نیروهای کارگر، بدون گوشت دم توپ و بدون گماشته و پیش خدمت و منشی و راننده و امربر و آشپز و رخت شور و سوزن بان و تلگرافچی و مهتر و درشگه چی از عهده ی هیچ کاری بر نمی آمدند. اما همه ی این پیچ و مهره های بی شمار و لازم انسانی که به چشم نمی آمدند،

هوادر شورا و دشمن کورنیلوف بودند. انقلاب در همه جا حی و حاضر بود. به همه جا رخنه کرده و حلقه‌ی خود را دم به دم بر حلق توطئه تنگ‌تر می‌کرد. چشم و گوش و دست انقلاب در همه جا وجود داشت.

کمال مطلوب آموزش نظامی آن است که سرپاز در غیاب افسر دقیقاً طوری عمل کند که گویی افسر بالای سر اوست. اما سربازها و ملوان‌های روس در سال ۱۹۱۷؛ بی آن که فرمان‌های رسمی را حتی در برابر چشمان فرماندهان به اجراء درآوردند، اوامر انقلاب را مشتاقانه در هوا می‌ربودند، و حتی اغلب این اوامر را به ابتکار خویشان به مورد اجراء می‌گذاشتند. خدمت‌گزاران و عوامل و کارآگاهان و رزمندگان بی‌شمار انقلاب نه به ضرب مهمیز احتیاج داشتند و نه به نظارت.

وظیفه‌ی قلع و قمع توطئه رسماً برعهده‌ی حکومت افتاده بود، و در این میان کمیته‌ی اجرائی با حکومت هم‌کاری می‌کرد. در حقیقت امر، مبارزه در مجراهای کاملاً متفاوتی جریان داشت. در همان حال که کرنسکی، خمیده در زیر بار "مسئولیت مافوق بشری" در تنهایی خویش کف اتاق‌های کاخ زمستانی را اندازه می‌گرفت، کمیته‌ی دفاع، که به کمیته‌ی نظامی انقلابی هم خوانده می‌شد، دست به عملیات بسیار وسیعی زده بود. در سحرگاه دستورالعمل‌های لازم به وسیله‌ی تلگراف برای کارگران راه آهن، کارکنان پست و تلگراف، و سربازان مخابره شده بود. دان در همان روز چنین گزارش داد: "مقرر شده است که هرگونه نقل و انتقال نیروها به فرمان حکومت و با تأیید کمیته‌ی دفاع از خلق صورت بگیرد." اصطلاحات متعارف به کنار این گزارش بدین معنا بود که: اعزام نیروها به فرمان کمیته‌ی دفاع و به نام حکومت صورت می‌گیرد. در همان حال برای نابودی لانه‌ی کورنیلوفیست‌ها

در پتروگراد هم اقداماتی به عمل آمد. در مدارس نظامی و سازمان های افسری یک رشته کاوش و بازداشت به اجراء درآمد. پنجه ی کمیته در همه جا حس می شد. وجود فرماندار کل در این میان عاطل و باطل از آب درآمد.

سازمان های زیردست شورا به نوبه ی خود منتظر دستور سازمان های بالا نشدند. تلاش های اصلی در بخش های کارگری متمرکز شده بود. در خلال همان ساعاتی که حکومت دچار نوسان های عظیم شده بود، و مابین کمیته ی اجرائی و کرنسکی مذاکرات ملال آور جریان داشت، شوراهای بخش ها دمامد به یکدیگر نزدیک تر می شدند و یک بند قطع نامه صادر می کردند: قطع نامه برای دائمی کردن کنفرانس های بخش ها؛ برای گنجاندن نمایندگان بخش ها در ستادی که به وسیله ی کمیته ی اجرائی سازمان یافته بود؛ برای تشکیل قشون کارگری؛ برای برقراری نظارت شوراهای بخش ها بر کمیسرهای حکومت؛ برای سازمان دهی گروه های ضربت به منظور توقیف تهییج گران ضدانقلاب. روی هم رفته، این قطع نامه ها در حکم دخل و تصرف در بسیاری از وظایف حکومت و در برخی از وظایف شورای پتروگراد بود. منطق اوضاع سازمان های شورا و وادار ساخته بود که دست و پای خود را جمع کنند و به رده های پائین میدان بیشتری بدهند. ورود بخش های پتروگراد به میدان مبارزه آنها هم دامنه و هم جهت مبارزه را دگرگون کرد. بار دیگر سرزندگی لایزال شکل شورائی سازمان دهی آشکار شد. شوراهای هر چند از بالا به علت رهبری سازش کاران فلج شده بودند، بار دیگر در سربرنگاه زیر فشار توده ها جانی تازه گرفتند.

قیام کورنیلوف برای رهبران بلشویک بخش ها به هیچ عنوان نامترقبه نبود. آن ها این قیام را پیش بینی کرده و درباره اش هشدار داده بودند، و خود

نخستین کسانی بودند که در مواضع خود حاضر شدند. در جلسه ی مشترک دو کمیته ی اجرائی در روز بیست و هفتم اوت، سوکولنیکوف اعلام کرد که حزب بلشویک برای مطلع ساختن مردم از وجود خطر و آماده ساختن توده ها برای دفاع، همه ی وسایل و اقدامات ممکن را به کار بسته بود؛ آن گاه بلشویک ها آمادگی خویش را برای هماهنگ ساختن فعالیت های نظامی خود با ارگان های کمیته ی اجرائی اعلام کردند. در جلسه ی شبانه ی سازمان نظامی بلشویک ها، که فرستادگان بسیاری از واحدهای ارتش هم در آن شرکت داشتند تصمیم گرفته شد که بازداشت همه ی توطئه گران درخواست شود، کارگران تسلیح شوند، مربیان نظامی به نزد کارگران فرستاده شوند، امر دفاع از پایتخت به دست رده های پائین تضمین شود، و در عین حال برای ایجاد حکومت انقلابی کارگران و سربازان تدارکات لازم به عمل آیند. سازمان نظامی بلشویک ها در همه ی نقاط پادگان جلسات گوناگون تشکیل داد؛ به سربازها توصیه شد که تنفک به دست در حال آماده باش باشند تا به محض رویت نخستین نشانه ی خطر وارد عمل شوند.

سوخانوف می نویسد: "با آن که بلشویک ها در کمیته ی نظامی انقلابی در اقلیت قرار داشتند، رهبری این کمیته آشکارا در دست آنان بود." سپس در توضیح این پدیده می گوید: "برای آن که کمیته بتواند به طور جدی عمل کند، ناچار بود به نحوی انقلابی دست به عمل بزند،" و برای عمل انقلابی "فقط بلشویک ها امکانات واقعی در اختیار داشتند،" چون توده ها با آنان بودند. شدت گیری مبارزه همیشه و همه جا فعال ترین و جسورترین عناصر را به صف مقدم نبرد کشانده است. این گزینش خود به خود، ناگزیر وجهه ی بلشویک ها را بالا برد، میزان نفوذ آنان را تقویت کرد، ابتکار عمل را در

دست های آنان متمرکز ساخت، و حتی در سازمان هائی که ایشان در آن ها در اقلیت قرار داشتند رهبری را عملاً به آنان داد. هر چه به بخش ها و به کارخانه ها و سربازخانه ها نزدیک تر می شدی، رهبری بلشویک ها کامل تر و محرزتر می شد. همه ی هسته های حزب بر نک پا جسته بودند. کارخانه های بزرگ به وسیله ی بلشویک ها شبکه ای برای کشیک و نگرهبائی درست کردند. در کمیته های حزب در بخش ها، نمایندگان کارخانه های کوچک به کشیک گمارده شدند. از پائین، یعنی از کارگاه ها، پیوندی شکل گرفته بود که از طریق بخش ها به کمیته ی مرکزی حزب منتهی می شد.

زیر فشار مستقیم بلشویک ها و سازمان های تخت رهبری آن ها، کمیته ی دفاع ضرورت تسلیح گروه های مجزای کارگران را برای دفاع از محلات کارگرنشین و کارگاه ها و کارخانه ها به رسمیت شناخت. توده ها هم همین مجوز را کم داشتند. بر طبق مندرجات مطبوعات کارگری، "صف های دراز مردم که برای پیوستن به گارد سرخ اشتیاق خاصی به خرج می دادند،" در بخش ها پدیدار شدند. تمرین برای هدف گیری و شناخت اسلحه آغاز شد. سربازهای باتجربه به عنوان مربی به کار گرفته شدند. تا روز بیست و نهم، دیگر تقریباً در همه ی بخش ها گارد کارگران تشکیل شده بود. گارد سرخ اعلام کرد که قادر است نیروی مرکب از چهل هزار تفنگدار وارد عمل کند. کارگران بی سلاح گروهان هائی برای حفر سنگر، استحکامات فلزی و حصاربندی با سیم خاردار تشکیل دادند. پالچینسکی، فرماندار کل جدید که جانشین ساوینکوف شده بود- کرنسکی هم دست خود را بیش از سه روز نتوانسته بود نگاه بدارد- ناچار شد در بیانیه ی ویژه ای اذعان کند که به

محض ضروری شدن فعالیت حفاران در دفاع از پایتخت، "هزاران تن از کارگران... با زحمات بی نظیر و شخصی خود، ظرف چند ساعت کار عظیمی را به پایان رساندند که بدون کمک آنان یقیناً چندین روز به درازا می کشید." اما این امر مانع از آن نشد که پالچینسکی، به پیروی از سرمشق ساوینکوف، روزنامه‌ی بلشویک‌ها را تعطیل کند، حال آن که این تنها روزنامه‌ای بود که کارگران آن را متعلق به خود می دانستند.

کارخانه‌ی عظیم پوتیلوف به کانون مقاومت در بخش پترهاف تبدیل شده بود. در این کارخانه، گروهان‌های رزمی به شتاب تشکیل می شدند؛ کار در کارخانه شب و روز ادامه داشت؛ مونتاز توپ‌های جدید برای تشکیل لشگرهای توپ‌خانه‌ی کارگری لحظه‌ای قطع نمی شد. مینبجف کارگر می گوید: "در آن روزها، روزی شانزده ساعت کار می کردیم... در حدود صد توپ جدید سرهم می کردیم."

سازمان جدید التاسیس ویکزل، از همان بدو امر در میدان نبرد غسل تعمید داده شد. کارگران راه آهن دلیل خاصی برای وحشت از پیروزی کورنیلوف داشتند، چون کورنیلوف برقراری حکومت نظامی را بر خطوط راه آهن در برنامه‌ی خود گنجانده بود. در این مورد نیز رده‌های پائین به مراتب از رهبران خود پیشی جستند. کارگران راه آهن خطوط آهن را می شکستند و مسدود می کردند تا قشون کورنیلوف را از حرکت باز بدارند. تجربیات جنگ در این میان مفید واقع شدند. ضمناً برای منزوی ساختن کانون توطئه، یعنی موغلیف، از هرگونه حرکتی به سو و از سوی ستاد فرمان دهی ممانعت شد. کارکنان پست و تلگراف تلگراف‌ها و فرمان‌های ستاد فرمان دهی را توقیف می کردند و اصل یا رونوشت آن‌ها را به کمیته می فرستادند. ژنرال‌ها در

طول سال های جنگ امور مربوط به حمل و نقل و وسایل ارتباطی را عادتاً جزئی از مسائل فنی تلقی می کردند. اینک رفته رفته در می یافتند که این امور از زمره ی مسائل سیاسی اند.

اتحادیه های کارگری، که کمترین تمایلی به بی طرفی سیاسی نداشتند، برای اشغال مواضع نظامی منتظر دعوت مخصوص کسی نشدند. اتحادیه ی کارگران راه آهن اعضای خود را مسلح کرد و آنان را به بررسی خطوط آهن، خراب کاری در این خطوط، مراقبت از پل ها، و وظایف دیگر، اعزام داشت. کارگران از برکت شور و شوق و قاطعیت خود، جنبه های بوروکراتیک و میانه رو ویکژل را پشت سر گذاشتند. اتحادیه ی فلزکاران کارکنان کثیرالعهده ی دفتری خود را در اختیار کمیته ی دفاع گذاشت، و هم چنین مبلغ درستی پول برای هزینه های مختلف به این کمیته داد. اتحادیه ی رانندگان تسهیلات فنی و وسایل حمل و نقل در اختیار کمیته گذاشت. اتحادیه ی کارگران چاپ خانه ها ظرف چند ساعت ترتیب انتشار روزنامه های دوشنبه را فراهم آورد، تا مردم را از جریان حوادث مطلع نگاه دارد، و در عین حال برای نظارت بر مطبوعات مؤثرترین وسایل ممکن را به کار بست. ژنرال طاغی پا بر زمین کوفته و لشگریان بسیار از زمین برخیزانده بود. منتها اینان همه لشگریان دشمن بودند.

در تمام اطراف پتروگراد، در پادگان های مجاور، در ایستگاه های بزرگ راه آهن، و در ناوگان ها کار شب و روز بی وقفه ادامه داشت. آنان خود صفوف خویشتن را بازرسی می کردند، کارگران را مسلح می ساختند، واحدهای گشتی بر سر خطوط آهن اعزام می کردند، و با نقاط مجاور و با اسمولنی ارتباط برقرار می ساختند. وظیفه ی کمیته ی دفاع بیشتر عبارت

از ثبت نام و هدایت کارگران بود تا ترغیب آنان به کار و نظارت بر این کار. عمل کارگران از نقشه های این کمیته همیشه جلوتر بود. امر دفاع در مقابل شورش ژنرال ها به شکار دسته جمعی توطئه گران به دست خلق، تبدیل شده بود.

در هلزینگفورز کنگره ی عمومی همه ی سازمان های شورا اقدام به ایجاد یک کمیته ی انقلابی کرد، و قرار بر این شد که این کمیته کمیسرهای خود را به دفاتر فرماندار کل، فرمانده ی کل قوا، اداره ی ضدجاسوسی، و سایر دستگاه های مهم بفرستد.

از آن پس هیچ فرمانی بدون مهر کمیته ی انقلابی معتبر شناخته نمی شد. کلیه ی تلگراف ها و تلفن ها زیر نظر گرفته شدند. نمایندگان رسمی یک هنگ قزاق مستقر در هلزینگفورز، که بیشترشان از میان افسرها انتخاب شده بودند، سعی کردند خود را بی طرف اعلام کنند: آنان همه در نهان کورنیلوفیست بودند. در روز دوم، یک تن قزاق عادی در برابر کمیته ظاهر شد و اعلام کرد که تمام هنگ با کورنیلوف مخالف است. آن گاه نمایندگان قزاق برای نخستین بار در شورا پذیرفته شدند. در این مورد نیز، هم چنان که در موارد دیگر، سنتیزه ی شدید طبقاتی افسرها را به سوی راست و سربازها را به سوی چپ سوق می داد.

شورای کرونشتات، که زخم های ماه ژوئنش کاملاً التیام یافته بود، طی تلگرافی اعلام کرد: "شورای کرونشتات یک پارچه آماده است تا با نخستین اشاره ی کمیته ی اجرایی به دفاع از انقلاب بشتابد." کرونشتاتی ها در آن روزها نمی دانستند که دفاع از انقلاب تا چه حد به معنای نجات خود آنان

از نابودی است: در آن ایام آنان فقط حدس می زدند که ممکن است چنین باشد.

اندکی پس از روزهای ژونیه، حکومت موقت تصمیم گرفته بود که دژ کرونشتات را به عنوان لانه ی بلشویزم از همه ی نیروها خالی کند. این تصمیم، که با توافق کورنیلوف اتخاذ شده بود، رسماً ناشی از "انگیزه های استراتژیک" وانمود شد. ملوان ها چون بو برده بودند که نیت پلیدی در کار است، در برابر این تصمیم مقاومت کرده بودند. کرنسکی پس از آن که خود کورنیلوف را به خیانت متهم کرده بود، در این خصوص چنین نوشت: "داستان خیانت ستاد فرمان دهی چنان ریشه ی عمیقی در کرونشتات دوانده بود که هر کوششی به منظور انتقال توپ خانه ی کرونشتات به محلی دیگر، خشم شدید ساکنان آن جا را برمی انگیخت." حکومت وظیفه ی یافتن راه حلی برای قلع و قمع کرونشتات را به شخص کورنیلوف محول کرده بود. راهی که کورنیلوف یافت، چنین بود: بلافاصله پس از فتح پایتخت، کریموف می باید تپیی را هم راه با توپ خانه به اورانین بانوم بفرستد و با تهدید به بمباران کرونشتات از ساحل، از پادگان آن جا درخواست کند که ملوان ها دژ را خالی کنند و به خاک پتروگراد بیایند تا دسته جمعی به جوخه ی اعدام سپرده شوند. اما در همان حال که کریموف آماده می شد تا کار نجات حکومت را آغاز بکند، حکومت ناچار شد از کرونشتاتی ها بخواهد او را از دست کریموف نجات دهند.

کمیته ی اجرایی به وسیله ی تلفنگرام از کرونشتات و وایبورگ درخواست کرده بود که واحدهای متعددی به پتروگراد اعزام بدارند. در صبح روز بیست و نهم، ورود این واحدها به پتروگراد شروع شد. این ها بیشتر از نیروهای

بلشویک تشکیل شده بودند. برای آن که درخواست کمیته ی اجرایی لازم الاجراء بشود، باید ابتدا به تأیید کمیته ی مرکزی بلشویک ها می رسید. اندکی پیشتر، یعنی در نیمروز بیست و هشتم اوت، ملوان های کشتی اورورا به موجب فرمانی از جانب کرنسکی، که بیشتر به استغاثه ای فروتنانه می ماند تا به فرمان، وظیفه ی دفاع از کاخ زمستانی را برعهده گرفته بودند. عده ای از ملوان های همین کشتی به جرم شرکت در تظاهرات ماه ژوئیه هنوز در زندان کرسستی محبوس بودند. ملوان ها در ساعات مرخصی به زندان می رفتند تا با کرونشاتی های محبوس و با تروتسکی و راسکولنیکوف و دیگران ملاقات کنند. ملاقات کنندگان سوال می کردند: "آیا وقت بازداشت اعضای حکومت فرا نرسیده است؟" و پاسخ می شنیدند: "خیر، هنوز خیر. اول تفنگتان را از روی دوش کرنسکی به سوی کورنیلوف شلیک کنید، تا بعداً حساب کرنسکی را برسیم." در ماه های ژوئن و ژوئیه همین ملوان ها علاقه ی چندانی به استراتژی های انقلابی از خود نشان نمی دادند، اما ظرف فقط دو ماه نکات بسیار آموخته بودند. آنان مسأله ی بازداشت اعضای حکومت را صرفاً برای آزمودن خویشتن و پالایش وجدان هایشان مطرح کردند. آنان خود رفته رفته توالی بی امان وقایع را درک می کردند. در نیمه ی اول ژوئیه، شکست خورده و محکوم و در مظان اتهام؛ در اواخر ماه اوت، مدافعان امین کاخ زمستانی در برابر کورنیلوفیست ها؛ در پایان ماه اکتبر، همین ملوان ها با توپ های اورورا به کاخ زمستانی شلیک می کنند.

اما هر چند ملوان ها حاضر بودند تصفیه حساب نهانی خود را با رژیم فوریه مدتی به تعویق بیندازند، میل نداشتند حتی یک روز بی جهت افسرهای کورنیلوفیست را بالای سر خود تحمل کنند. فرماندهانی که پس از روزهای

ژونیه به وسیله ی حکومت بر آن ها تحمیل شده بودند، تقریباً یک پارچه در کنار توطئه گران جا داشتند. از این رو شورای کرونشتات فرمانده ی حکومتی دژ را فوراً برکنار کرد و به انتخاب خود فرمانده ی دیگری به کار گمارد. سازش کاران دیگر درباره ی تجزیه طلبی جمهوری کرونشتات فریاد نمی زدند. با این حال، در برخی از موارد غائله با عزل مقامات حکومت از مناصبشان فیصله نمی یافت، گاهی اوقات کار به برخوردهای خونین می کشید.

سوخانوف می گوید: "در وایبورگ سربازها و ملوان های خشمگین و وحشت زده ژنرال ها و افسرها را به قصد کشت کتک می زدند." خیر، این سربازها و ملوان ها خشمگین نبودند، و در این مورد خاص از وحشت هم نمی توان سخن گفت. در صبح روز بیست و نهم، سنتروفلوت (کمیته ی مرکزی ناوگان) تلگرافی برای ابلاغ به پادگان به ژنرال اورانوفسکی فرمانده ی وایبورگ، مخابره کرد که در آن تلگراف از شورش در ستاد سخن رفته بود. اورانوفسکی یک روز تمام تلگراف را نزد خود نگاه داشت و چون شرح ماوقع را از او جویا شدند، پاسخ داد که هیچ گونه خبری به دست او نرسیده است. اما ملوان ها به کاوش پرداختند و تلگراف مزبور را پیدا کردند. حال که جناب ژنرال به دام افتاده بود خود را از هواداران کورنیلوف اعلام کرد. ملوان ها هم اورانوفسکی و هم دو افسر دیگر را، که خود را متعلق به همان دارودسته معرفی کرده بودند، تیرباران کردند. در یک مورد دیگر ملوان ها از افسرهای ناوگان بالتیک درخواست کردند که وفاداری خود را نسبت به انقلاب کتباً اعلام کنند، و چون چهار تن از افسرهای کشتی

پتروپاولوفسک از امضای سوگندنامه امتناع ورزیدند و خود را کورنیلوفیست خواندند، فوراً به موجب تصمیم جمعی ملوان ها تیرباران شدند.

برفراز سر ملوان ها و سربازها خطر مهلکی سایه افکنده بود؛ نه فقط پتروگراد و کرونشاتات که همه ی پادگان های کشور در معرض تصفیه ای خونین قرار گرفته بودند. سربازها و ملوان ها از رفتار و لحن و نگاه های افسرهایشان، که ناگهان جسارت خاصی یافته بودند، می توانستند به روشنی پیش بینی کنند که در صورت پیروزی ستاد فرمان دهی چه سرنوشتی در انتظارشان خواهد بود. در مناطقی که فضایشان به ویژه داغ شده بود، سربازها و ملوان ها شتاب زده جاده های دشمن را مسدود کردند، و با تصفیه ای که خود در میان صفوف خویشتن به عمل آوردند، بر تصفیه ای که افسرها در نظر داشتند پیش دستی کردند. چنان که همگان دانند، جنگ داخلی قوانینی خاص خود دارد، و این قوانین هرگز با قوانین رفتارهای انسان دوستانه یکسان نبوده اند.

چیزه فوراً طی تلگرافی به وایبورگ و هلزینگفورز قانون خشن سربازها و ملوان ها را به عنوان "ضربه ی مهلکی بر پیکر انقلاب" محکوم کرد. کرنسکی هم به سهم خود به هلزینگفورز تلگراف زد: "من خواستار قطع فوری این گونه اعمال خشونت آمیز و نفرت انگیز هستم." اگر در مسنولیت سیاسی این قوانین خشونت آمیز را جویا شویم- و ضمناً فراموش نکنیم که انقلاب به طور کلی همانا افتادن قانون به دست مردم است- در این مورد خاص مسنولیت تماماً متوجه حکومت و سازش کاران است که به وقت خطر از توده های انقلابی استمداد می طلبیدند تا بعداً بار دیگر آن توده ها را به دست افسرهای ضدانقلاب بسپرنند.

کرنسکی مثل دوره ی کنفرانس دولتی در مسکو، یعنی روزهایی که خطر شورش دم به دم تهدیدش می کرد، اینک نیز پس از قطع رابطه با ستاد فرمان دهی، به بلشویک ها رو آورد و از آن ها درخواست کرد که "با استفاده از نفوذی که بر سرپازها دارند، آنان را به دفاع از انقلاب بفرستند." با این حال، کرنسکی در عین استمداد از ملوان های بلشویک، رفقای آنان، یعنی زندانیان ماه ژوئیه را آزاد نکرد. سوخانوف در این خصوص می نویسد: "نجوای آلکسیف با کرنسکی، آن هم در حالی که تروتسکی در زندان به سر می برد، واقعاً غیرقابل تحمل بود." به آسانی می توان تصور کرد که زندان های پُرازدحام را چه هیجانی فرا گرفته بود. نوابان راسکولنیکوف روایت می کند: "خونمان از فرط خشم به جوش آمده بود، خشم از دست حکومت موقت که در چنان روزهای پُرخطری... می گذاشت تا انقلابیونی چون تروتسکی در کرسی بگنجد... یک بار هنگامی که جمعی از ما زندانیان در حین پیاده روی روزانه بر گرد هم حلقه زده بودیم، تروتسکی گفت: 'چه بزدل هائی، عجب بزدل هائی هستند. باید فوراً اعلام می کردند کورنیلوف خاطی است، تا هر سربازی که سر به انقلاب سپرده است احساس کند که حق داشته کار او را بسازد.'"

ورود نیروهای کورنیلوف به پتروگراد یقیناً پیش از هر چیز نابودی بلشویک های بازداشت شده را به دنبال می داشت. کریموف در فرمان خود به ژنرال باگراتیون، که قرار بود در رأس همه ی نیروها به پایتخت وارد شود، این دستور ویژه را هم از یاد نبرده بود: "از زندان ها و بازداشت خانه ها به دقت مراقبت کنید، و توقیف شدگان را به هیچ عنوان آزاد نسازید." این برنامه ی هماهنگ شده را میلی یوکوف از همان روزهای آوریل طرح ریزی

کرده بود: "به هیچ عنوان آزادشان نسازید." در آن روزها حتی یک جلسه در پتروگراد تشکیل نمی شد که با صدور قطع نامه آزادی زندانیان ژونیه را خواستار نشود. هیئت های نمایندگی متصل به کمیته ی اجرایی می آمدند، و کمیته ی اجرایی به نوبه ی خود رهبرانش را برای مذاکره به کاخ زمستانی می فرستاد. به عبث! سرسختی کرنسکی در مورد این مسأله ی خاص بیشتر از آن جهت جالب توجه است که او در خلال یک روز و نیم و یا دو روز اول، موقعیت حکومت را تباه می دانست، و از این رو خود را محکوم به ایفای نقش زندان بان کهنه کاری کرده بود که بلشویک ها را در بند نگاه می داشت تا ژنرال ها بتوانند آنان را دار بزنند.

جای شگفتی نیست که توده هائی که تحت رهبری بلشویک ها با کورنیلوف می جنگیدند، حتی یک لحظه به کرنسکی اعتماد نکردند. در نظر آنان مسأله بر سر دفاع از انقلاب بود نه دفاع از حکومت. هم به این دلیل قاطع تر و پاک بازتر می جنگیدند، مقاومت در برابر طاغیان از همان بستر جاده ها، از زیر سنگ ها، و از درون هوا رشد و نمو یافت. هنگامی که کریموف به ایستگاه راه آهن لوگا رسید، کارگران راه آهن از به راه انداختن قطارهای حامل نیروها سرسختانه تن زدند و بهانه آوردند که لوکوموتیو کم دارند. واحدهای قزاق هم بلافاصله خود را در محاصره ی بیست هزار سرباز مسلحی یافتند که از پادگان لوگا بیرون آمده بودند. در این میان هیچ گونه برخورد نظامی رخ نداد، اما چیزی به مراتب خطرناک تر اتفاق افتاد: اختلاط، تبادل نظر، و تأثیر و تأثر. شورای لوگا فرصت یافته بود بیانیه ی حکومت را دایره به دایره عزل کورنیلوف به چاپ برساند، و حال این سند در سطحی وسیع مابین نیروهای مهاجم توزیع می شد. افسرها به دست و پا افتادند تا قزاق ها را

نسبت به تهییج گران انقلابی بی باور کنند، اما ضرورت همین تلاش نشانه ی بدشگونی برای آنان به شمار می رفت.

کریموف به محض دریافت فرمان کورنیلوف دانه بر ادامه ی پیشروی، با برق سرنیزه به تهدید پرداخت که لوکوموتیوها باید ظرف نیم ساعت حاضر شوند. این تهدید ظاهراً موثر واقع شد: لوکوموتیوها پس از تأخیری چند آماده شدند؛ اما حتی بعد از آن هم حرکت قطارها میسر نشد، چون خط آهن آسیب دیده و چنان از کثرت واگون ها مسدود شده بود که بازکردنش دست کم بیست و چهار ساعت طول می کشید. کریموف برای رهائی از شر تبلیغات روحیه خراب کن، در غروب روز بیست و هشتم نیروهایش را به چند ورستی لوگا انتقال داد. اما سروکله ی تهییج گران فوراً در روستاها هم پیدا شد. این ها همه سرباز و کارگر و راه آهن چی بودند. از دست آنان گریزگاهی وجود نداشت. آن ها به همه جا می رفتند. قزاق ها حتی شروع به تشکیل جلسه کردند. بدین سان کریموف در زیر گردباد تبلیغات و در حالی که به ناتوانی خود نفرین می فرستاد، به عبث در انتظار باگراتیون نشست. کارگران راه آهن واحدهای لشکر وحوش را متوقف ساخته بودند، و این لشکر هم ظرف چند ساعت بعد در معرض حملات اخلاقی سهمگینی قرار گرفت.

دموکراسی سازش کاران با وجود سست عنصری و حتی بزدلی خود، به محض اتکاء مجدد بر نیروهای توده ای برای مبارزه علیه کورنیلوف، امکانات لایزالی را برای عمل، در برابر خود گشود. سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها خود را موظف نمی دیدند که با ستیزه ی علنی بر نیروهای کورنیلوف غلبه کنند، بلکه می کوشیدند این نیروها را به سوی خود بکشانند. حق با آنان بود. لازم به توضیح نیست که از این بابت بلشویک ها اعتراضی

به "سازش کاری" نداشتند. برعکس، این همان شیوه ی بنیادی خودشان بود. بلشویک ها فقط اصرار می کردند که در پشت تهییج گر ها و پارلمانی ها، کارگر ها و سرباز ها باید مسلحانه در حال آماده باش باشند. برای این گونه تأثیرگذاری های اخلاقی بر هنگ های کورنیلوف، ناگهان وسایل و راه های نامحدودی کشف شد. مثلاً هیئت مسلمانی به ملاقات لشگر وحوش فرستاده شد که در میانش شخصیت های بزرگ محلی هم دیده می شدند، از جمله نواده ی شامیل، جنگجوی نامدار، که در برابر تزاریزم شجاعانه از قفقاز دفاع کرده بود. این شخصیت ها بلافاصله نام خود را آواز دادند، و آن گاه کوه نشینان اجازه ی بازداشت فرستادگان را به افسر های خود ندادند: چنین کاری تخلف از رسوم کهن مهمان نوازی محسوب می شد. سپس باب مذاکرات باز شد و طولی نکشید که مقدمات ختم غانله فراهم آمد. فرماندهان زیردست کورنیلوف برای توجیه لشگرکشی خود دائماً ادعا کرده بودند که ایادی آلمان در پتروگراد سر به شورش برداشته اند. فرستادگانی که مستقیماً از پاتیخت می آمدند، نه تنها چنین شورشی را تکذیب می کردند، بلکه با ارائه اسنادی که در دست داشتند ثابت می کردند که کریموف یاغی است و بر علیه حکومت قشون کشی کرده است. افسر های کورنیلوف چه جوابی داشتند بدهند؟

سرباز ها روی واگون ستاد لشگر وحوش پرچم سرخی چسباندند که رویش نوشته شده بود: "زمین و آزادی." رئیس ستاد به سرباز ها دستور داد که آن پرچم را بردارند، و مؤدبانه توضیح داد که: "فقط برای آن که با علائم راه آهن اشتباه نشود." سرباز های ستاد از این توضیح بزدلانه اقتناع نشدند، و جناب سرهنگ را بازداشت کردند. آیا کسانی که در ستاد فرمان دهی می گفتند برای کوه نشینان قفقاز فرق نمی کند سرچه کس را ببرند، اشتباه نمی کردند؟

صبح روز بعد، سرهنگی از جانب کورنیلوف به مقر فرمان دهی کریموف آمد و این فرمان را تحویل داد: سپاهیان خود را متمرکز کنید، به سرعت به سمت پتروگراد پیش بنازید، و آن شهر را "ناغافل" اشغال کنید. بدیهی بود که ساکنان ستاد فرمان دهی هنوز می کوشیدند چشم های خود را بر واقعیات ببندند. کریموف پاسخ داد که واحدهای مختلف سپاه روی خطوط مختلف آهن پراکنده شده و در برخی از نقاط شروع به پیاده شدن از قطارها کرده اند؛ که فقط هشت گروه قزاق در اختیار دارد؛ که خطوط آهن آسیب دیده و شلوغ و مسدود شده اند؛ که از آن نقطه به بعد فقط با پای پیاده می توان به پیشروی ادامه داد؛ و سرانجام، حال که سربازها و کارگرها تفنگ به دست در پایتخت و حومه اش مستقر شده اند، به هیچ عنوان نمی توان از اشغال "ناغافل" پتروگراد سخن گفت. عامل پیچیدگی بیشتر مسأله آن که: امکان نداشت بتوان عملیات را حتی برای نیروهای خود کورنیلوف "ناغافل" نگاه داشت. این نیروها چون بو برده بودند که چیز مشنومی در کار است، خواستار روشن شدن مطلب شده بودند. آن گاه لازم شده بود که کشمکش کورنیلوف با کرنسکی به اطلاع آنان برسد. و بدین سان، فرماندهان ناخواسته تشکیل جلسه ی سربازان را رسماً در دستور روز گذاشته بودند.

در فرمانی که کریموف درست در آن لحظات صادر کرد، آمده بود: "امروز عصر از ستاد فرمانده ی کل قوا و از پتروگراد اطلاعاتی به دست من رسید دائر بر این که در پتروگراد شورش شده است...". این فریب به منظور توجیه قشون کشی علنی برعلیه حکومت، طرح ریزی شده بود. در فرمانی که شخص کورنیلوف در روز بیست و نهم اوت صادر کرده بود، چنین می خواندی: "اداره ی ضدجاسوسی از هلند گزارش داده است: (الف) ظرف چند روز آینده

هجوم به سراسر جبهه آغاز خواهد شد؛ غرض از این تهاجم قلع و قمع و تارومار ارتش نابه سامان ماست؛ (ب) در فلاند تدارک یک قیام دیده شده است؛ (ج) زیر پل های رودخانه های دنپیر و ولگا احتمال یک رشته انفجار می رود؛ (د) بلشویک ها برای شورش در پتروگراد به سازمان دهی پرداخته اند. " این همان "اطلاعاتی" بود که ساوینکوف قبلاً در روز بیست و سوم به آن اشاره کرده بود. هلند در این جا صرفاً به منظور منحرف کردن اذهان ذکر شده بود. بنا بر همه ی شواهد موجود، این سند به وسیله یا با مشارکت هیئت نظامی فرانسه جعل شده بود.

کرنسکی در همان روز به کریموف تلگراف زد: "در پتروگراد آرامش کامل برقرار است. احتمال هیچ گونه تظاهراتی نمی رود. به سپاه شما احتیاج نیست." قرار بر این بود که تظاهرات از طریق اعلام حکومت نظامی به وسیله ی خود کرنسکی برانگیخته شوند. و چون لازم شده بود که این عمل تحریک آمیز حکومت به تعویق بیفتد، کرنسکی که کاملاً حق داشت نتیجه بگیرد که "احتمال هیچ گونه تظاهراتی نمی رود."

کریموف چون راه گریزی نمی دید، به نحو ناهنجاری کوشید تا با هشت گروه قزاق خود به پتروگراد حمله کند. او این کار را صرفاً برای آسودگی وجدان خویش انجام داد، و بدیهی است که کوشش او به جانی نرسید. کریموف به محض برخورد با نیرونی که در چند ورستی لوگا به گشت مشغول بود، بدون آن که حتی اقدام به نبرد بکند عقب گرد کرد. کراسنوف، فرمانده ی سپاه سوم سواره نظام؛ در خصوص این یگانه "عملیات" تماماً موهوم بعداً چنین نوشت: "ما باید با نیروی هشتاد و شش گروه سواره نظام و قزاق به پتروگراد ضربه می زدیم، اما در عوض با یک تیپ و هشت گروه ضعیف

ضربه زدیم. تازه نیمی از این واحدها افسر هم نداشتند. ما به جای آن که با مشت ضربه را وارد کنیم، با انگشت کوچکمان واردش کردیم. در نتیجه انگشتمان به درد آمد، و ضربه خوردگان ضربه را حتی حس نکردند." حقیقت آن است که حتی با انگشت هم ضربه ای فرود نیامد. و هیچ جای هیچ کس هم درد نگرفت.

کارگران راه آهن در آن روزها وظیفه ی خود را به نحو احسن انجام دادند. قطارها به نحو مرموزی به بی راهه گشانده می شدند. هنگ ها از لشگرهای عوضی سر در می آوردند، توپ خانه ها به بن بست می رسیدند، ارتباط ستادها با یکان هایشان قطع می شد. همه ی ایستگاه های بزرگ هم برای خود شورا داشتند و هم کمیته های کارگری و نظامی. تلگرافی ها آنان را از همه ی رویدادها و نقل و انتقال ها و تغییرات مطلع نگاه می داشتند. تلگرافی ها ضمناً فرمان های کورنیلوف را ضبط می کردند. هرگاه خبری حاکی از وضع نامساعد کورنیلوفیست ها از راه می رسید، فوراً تکثیر و توزیع می شد، به دیوارها چسبانده می شد و دهان به دهان نقل می شد. تراش کارها و سوزن بان ها و سوخت رسان ها همه تهییج گر شده بودند. پیشروی، و یا بدتر از آن، سکون نیروهای کورنیلوف در چنین فضائی صورت گرفت. فرماندهان ستاد چون به سرعت وخامت اوضاع را حس کرده بودند، عجله ای برای پیشروی به خرج نمی دادند، و با حالت انفعالی خود ضدتوطئه گران شبکه ی حمل و نقل را تشویق می کردند. قسمت های مختلفی از قشون کریموف بدین طریق در ایستگاه ها، توقف گاه ها، و انشعاب های هشت خط آهن مختلف پراکنده شدند. اگر سرنوشت واحدهای کورنیلوف را

روی نقشه دنبال کنید، تصور خواهید کرد که توطئه گران روی خطوط آهن به قایم باشک سرگرم شده بودند.

ژنرال کراسنوف در یادداشت هائی که در شامگاه سی ام اوت به روی کاغذ آورده است می نویسد: "تقریباً در همه جا تصویر واحدی دیدیم. روی خطوط آهن و یا در واگن ها و یا بر زین های اسب های سیاه و کهرشان، که گاه به گاه گردن می چرخاندند و به مرکوب های خود خیره می شدند، جنگجویان را ایستاده و یا نشسته می دیدی، و در میانشان فرد پُرتحرکی را که پالتوی بلند سربازی بر تن داشت." طولی نکشید که نام این "فرد پُرتحرک" به فوج پُرتحرک تبدیل شد. از سوی پتروگراد هم چنان فرستادگان بی شماری از راه می رسیدند که همه از هنگ هائی می آمدند که به مقابله ی کورنیلوفیست ها اعزام شده بودند. آنان می خواستند پیش از نبرد ابتدا حرف بزنند. نیروهای انقلابی امید واثق داشتند که غائله را می توان بی جنگ و ستیز فیصله داد. امید آنان بر باد نرفت: قزاق ها با کمال میل به پیشباز آنان می آمدند. گروه مخابرات سپاه لوکوموتیوها را می گرفت و فرستادگان پتروگراد را به نقاط مختلف خطوط آهن اعزام می کرد. آن گاه چند و چون اوضاع برای همه ی واحدها توضیح داده می شد. جلسات و تجمعات متصل ادامه داشتند و در آن ها فریاد بر می آمد: "فریبمان داده اند!"

کراسنوف می گوید: "نه فقط سرلشگرها، بلکه سرهنگ ها هم نمی دانستند گروه ها و گروهان هایشان دقیقاً در کجا هستند. فقدان خواروبار و علوفه طبیعتاً به تشویش و عصبیت همگان دامن می زد. افراد چون می دیدند که آشفتگی بی معنایی از همه سو احاطه شان کرده است، شروع به بازداشت مافوق ها و افسرهای خود کردند." در این میان، هیئت نمایندگی شورا از ستاد

خود ساخته ی خویش گزارش داد: "مرافقت با سرعت تمام رو به گسترش است... ما اطمینان کامل داریم که منازعه را می توان تمام شده تلقی کرد. هیئت های نمایندگی از چهار طرف به این سو روانند..." کمیته ها در هدایت واحدها جای افسرها را گرفتند. طولی نکشید که شورای نمایندگان سپاه تشکیل شد، و از میان اعضایش چهل تن به نزد حکومت موقت اعزام شدند. قزاق ها هم به بانگ بلند اعلام کردند که برای بازداشت کریموف و سایر افسران فقط منتظر دستور پتروگراد هستند.

استانکویچ از مشاهدات خود در روز سی ام ژوئن، یعنی هنگامی که هم راه با ویتینسکی به سمت پسکوف سفر می کرد، تصویر روشنی ترسیم کرده است. او می گوید که در پتروگراد گمان می کردند که تزارسکو به اشغال کورنیلوفیست ها درآمده است؛ اما در آن جا احدی دیده نمی شد. "در گاتچینا، هیچ کس... در راه لوگا، باز هم هیچ کس. در شهر لوگا، صلح و آرامش... به روستائی رسیدیم که قرار بود ستاد سپاه در آن مستقر شده باشد... خالی بود... آن گاه دریافتیم که سحرگاه همان روز قزاق ها مواضع خود را ترک کرده و پشت به پتروگراد حرکت کرده بودند." شورش به پس غلتیده، تکه پاره شده، و به کام زمین فرو رفته بود.

اما ساکنان کاخ زمستانی هنوز از دشمن وحشت داشتند. کرنسکی سعی کرد با فرماندهان یاغی وارد مذاکره شود. در نظر او این راه از ابتکارهای "آنارشستی" رده های پائین مطمئن تر می نمود. او چند نفر را از طرف خود به نزد کریموف فرستاد، و ضمن تضمین ایمنی جناب ژنرال به التزام شرافت خویشان، "به نام نجات روسیه" او را به پتروگراد دعوت کرد. بدیهی است جناب ژنرال هم، که از همه سو تحت فشار قرار گرفته و قافیه را به کلی باخته

بود، شتاب زده این دعوت را پذیرفت. اما هیئت نمایندگی قزاق ها هم به دنبال او روان شد.

جبهه ها از ستاد فرمان دهی حمایت نمی کردند. فقط جبهه ی جنوب غرب کوششی در این راه نشان داد. ستاد دنیکیین شروط احتیاط را به موقع به جا آورده بود. گاردهای غیرقابل اعتماد ستاد را برداشته و به جایشان قزاق گذاشته بودند. در شامگاه بیست و هفتم اوت، همه ی چاپ خانه ها اشغال شده بودند. ستاد می کوشید خود را کاملاً مسلط بر اوضاع وانمود کند، و حتی استفاده از دستگاه تلگراف را برای کمیته ی جبهه قدغن کرده بود. اما این توهمات چند ساعتی بیش دوام نیاوردند. رفته رفته فرستادگان واحدهای مختلف یکی پس از دیگری به کمیته آمدند تا حمایت خود را از کمیته اعلام کنند. زره پوش و مسلسل و توپ های صحرایی هم در دست فرستادگان دیده می شد. کمیته ی جبهه فوراً کار نظارت بر فعالیت های ستاد را آغاز کرد، و فقط سررشته ی عملیات ضد دشمن را در دست ستاد باقی گذاشت. در ساعت سه روز بیست و هشتم، قدرت در جبهه ی جنوب غرب تماماً به دست کمیته ها افتاده بود. دنیکیین به گریه افتاده بود: "آینده ی کشور هرگز این چنین تاریک، و ناتوانی ما هرگز این چنین وخیم و خفت بار به نظر نرسیده بود."

در جبهه های دیگر ماجرا به نحوی بسیار ساده تر فیصله یافت: فقط کافی بود که فرماندهان کل به اطراف چشم بگردانند تا سیل احساسات دوستانه را به سوی کمیسرهای حکومت موقت ببینند. در صبح روز بیست و نهم، ژنرال شرباچف از جبهه ی رومانی، والویف از جبهه ی غرب، و پرزوالسکی از جبهه ی قفقاز، مراتب وفاداری خود را به وسیله ی تلگراف به کاخ زمستانی ابلاغ کردند. در جبهه ی شمال، که فرمانده ی کلش، یعنی کلمبوفسکی، از

کورنیلوفیست های علنی محسوب می شد، استانکویچ شخصی را به نام ساویتسکی به معاونت کلمبوفسکی منصوب کرد. استانکویچ می نویسد: "ساویتسکی، که تا آن موقع کمتر کسی او را می شناخت و به محض بروز معارضه به وسیله ی تلگراف به کار گمارده شده بود، می توانست با اطمینان تمام برای هر یک از گروه های نظامی- از سربازهای پیاده نظام گرفته تا قزاق ها و گماشته ها و حتی دانشجویان دانشکده ی افسری- فرمان صادر کند، و حتی اگر آن فرمان به بازداشت فرماده ی کل مربوط می شد، بلافاصله به اجرا درمی آمد." در مرحله ی بعد، کلمبوفسکی به آسانی از کار برکنار شد و جای خود را به ژنرال بونچ- بروویچ داد. بونچ بروویچ بعداً به وساطت برادر بلشویکش جزو نخستین اشخاص به خدمت حکومت بلشویک ها درآمد.

کالدین، سردار قزاق های دن، که ستون جنوبی حزب نظامیان به شمار می رفت، اندکی خوش اقبال تر از دیگران از آب درآمد. در پتروگراد شایع بود که کالدین به بسیج ارتش قزاق پرداخته است، و نیز می گفتند که چند واحد از جبهه هم می روند تا در کرانه ی دن به او ببینند. اما در آن روزها سردار کالدین، بنا به گفته ی شرح حال نویسش: "دور از خطوط راه آهن، از روستا به روستا می رفت... و در صلح و مسالمت تمام با روستائیان به گفت و گو می نشست." به واقع نیز کالدین بیش از آن چه در محافل انقلابی تصور می شد، احتیاط به خرج داد. او لحظه ی شورش علنی را، که تاریخش از پیش بر او معلوم شده بود، به بازدید "صلح آمیز" روستاها اختصاص داد تا در روزهای بحرانی از دسترس تلگراف و سایر وسایل ارتباطی دور بماند و در عین حال حالت روحی قزاق ها را بسنجد. در روز بیست و هفتم، کالدین به

بوگایفسکی، معاون خود تلگراف زد: "لازم است که با تمام امکانات و نیروها از کورنیلوف حمایت کنیم." اما گفت و گوهای او با روستائیان ثابت می کند که در حقیقت امر در آن روزها نه امکانی در بساطش موجود بود و نه نیروئی: آن گندم کارهای قزاق حتی تصور دفاع از کورنیلوف را به ذهن خود راه نمی دادند. به محض محرز شدن شکست شورش، "مجمع نظامی" * ناحیه ی دن تصمیم گرفت که "تا معلوم شدن تناسب واقعی نیروها،" از ابراز عقیده احتراز کند. سرکردگان قزاق های دن در سایه ی این گونه مانورها توانستند به موقع به حاشیه بجهند.

در پتروگراد، در مسکو، در کرانه ی دن، در جبهه، در مسیر واحدهای مهاجم، این جا و آن جا و همه جا، کورنیلوف دوست و هم دل و هوادار داشت. اگر بر اساس تلگراف ها و خوشامدها و مقالات روزنامه ها قضاوت می کردی، تعداد هواداران کورنیلوف سر به آسمان می زد. اما شگفتا که چون وقت آفتابی شدن فرا رسید، همه ی این هواداران ناپدید شدند. در بسیاری از موارد، علت در جبن شخصی افراد ریشه نداشت. در میان افسرهای کورنیلوف مردان شجاع کم نبودند. اما شجاعت آنان محملی برای عمل پیدا نکرد. به مجرد آن که توده ها به جنب و جوش افتادند، دست افراد از ریسمان وقایع کوتاه شد. از آن پس نه فقط کارخانه دارها و بانک دارها و اساتید و مهندس های منتفد، بلکه دانشجویان و حتی افسرهای رزمنده هم خود را مطرود و تک افتاده و منزوی احساس کردند. تو گویی از فراز بام به سیر حوادث می نگریستند. آنان نیز هم راه با ژنرال دنیکیین چاره ای نداشتند جز آن که بر ناتوانی وخیم و خفت بار خود نفرین فرستند.

* - نامی که قزاق ها به مجلس انتخابی خود اطلاق می کردند.

در روز سی ام اوت، کمیته ی اجرائی به همه ی شوراها مژده داد که: "نیروهای کورنیلوف روحیه ی خود را کاملاً باخته اند." در این میان فعلاً از یاد برده بودند که کورنیلوف میهن پرست ترین، جنگجوترین، و ضدبشویک ترین واحدها را برای مقصود خود برگزیده بود. انحطاط روحیه ی سربازها از آن جا نشئت می گرفت که سربازها یک سره از افسرها سلب اعتماد کرده بودند، چون دریافته بودند که افسرها دشمن آنان هستند. تلاش برای انقلاب بر علیه کورنیلوف نشان می داد که انحطاط روحیه ی ارتش عمیق تر شده است. این دقیقاً همان جرمی بود که بلشویک ها را به آن متهم می کردند.

ژنرال ها سرانجام فرصت یافته بودند که قوه ی مقاومت انقلابی را، که سخت شکننده و عاجز به نظرشان رسیده و به زعم آنان فقط بر حسب تصادف بر رژیم پیشین پیروز شده بود، اندازه بگیرند. از همان روزهای فوریه به بعد، هرگاه فرصتی دست می داد، نظامیان لاف توخالی خود را تکرار می کردند: "یک واحد قوی به من بدهید تا به آن ها نشان دهم دنیا دست کیست." تجارب ژنرال خابالوف و ژنرال ایوانوف در اواخر ماه فوریه هیچ درسی به این سلحشوران زبان دراز نیاموخته بود. استراتژیست های غیرنظامی هم اغلب همین نغمه را ساز می کردند. شیدلوفسکی اکتبریسیت مدعی شده بود که اگر در ماه فوریه "یک واحد نظامی، آن هم نه چندان بزرگ بلکه فقط منسجم، منضبط و رزمنده" در پایتخت وجود می داشت، "انقلاب فوریه ظرف چند روز سرکوب می شد. بوبلیکوف، از اربابان بدنام راه آهن، نوشته بود: "یک لشکر منضبط از جبهه برای داغان کردن قیام کافی می بود. چند تن از افسرهائی که در جریان حوادث شرکت داشتند، به دنیکن اطمینان داده بودند

که: "یک گردان مستحکم به رهبری فرمان دهی که بدانند به دنبال چیست، می تواند اوضاع را از این رو به آن رو کند." در ایامی که گوچکوف وزارت جنگ را برعهده داشت، ژنرال کریموف از جبهه به نزد او آمده و پیشنهاد کرده بود که "پتروگراد را با یک لشکر تروتمیز کند. البته پس از شستن اندکی خون." این برنامه صرفاً به علت "مخالفت گوچکوف" به اجرا در نیامد. و سرانجام ساوینکوف که به خاطر مرکزیت فرمان دهی در آینده، "بیست و هفتم" اوت خاص خودش را تدارک می دید، ادعا کرده بود که برای خاکستر کردن بلشویک ها فقط دو هنگ کاملاً کفایت می کند. حال دست سرنوشت به همه ی این آقایان فرصت داده بود که به وسیله ی ژنرال "شادمان و انباشته از لذت حیات"، صحت و سقم محاسبات قهرمانانه ی خود را تعیین کنند. کریموف بی آن که ضربه ای وارد کرده باشد، سرافکننده و شرم زده و حقیر به کاخ زمستانی رفت. کرنسکی هم فرصت را مغنم شمرد و صحنه ی رقت باری با او بازی کرد. صحنه ای که تأثیر اصلی اش از پیش تضمین شده بود. کریموف از نزد نخست وزیر یک راست به وزارت جنگ رفت و در آن جا با تپانچه به زندگی خود خاتمه داد. چنین بود آخر و عاقبت کوشش او برای سرکوب انقلاب "پس از شستن اندکی خون."

ساکنان کاخ زمستانی آسان تر نفس می کشیدند، چون به این نتیجه رسیده بودند که آن قضیه ی دشوار به نحوی مطلوب فیصله یافته است. از این رو تصمیم گرفتند که هر چه زودتر به سراغ دستور روز باز گردند یعنی کسب و کار موقوفشان را از سر بگیرند. کرنسکی خود را به فرمان دهی کل قوا منصوب کرد. او برای حفظ پیوندهای سیاسی خود با ژنرال های قدیمی، مقامی از این بهتر پیدا نمی کرد. آکسیف را هم به ریاست ستاد برگزید، حال آن که

همین دو روز پیش کم مانده بود آلکسیف بر مسند نخست وزیر فرود بیاید. جناب ژنرال، پس از مدتی تردید و مشورت با دوستان، سرانجام با احم و تخمی تحقیرآمیز این انتصاب را پذیرفت. البته فقط، چنان که خود به اطرافیانش توضیح داد، به قصد حل و فصل مسالمت آمیز معارضه. بدین ترتیب، رئیس پیشین ستاد بزرگ ارتشتاران نیکلا رومانوف، بار دیگر در زمان کرنسکی به مقام سابق خود دست یافت. عجب تصادف شگفت انگیزی! کرنسکی بعداً کوشید تا این انتصاب میمون را چنین توجیه کند: "فقط آلکسیف، در سایه ی پیوندهای نزدیکش با ستاد فرمان دهی و نفوذ عظیمش در محافل عالی نظامی، می توانست امر فرمان دهی را از دست های کورنیلوف با مسالمت به دست های تازه انتقال دهد." حقیقت درست برعکس بود. اگر برای توطئه گران کمترین امکان مقاومت باقی مانده بود، انتصاب آلکسیف، که خود در زمره ی توطئه گران قرار داشت، فقط می توانست ژنرال های یاغی را به مقاومت تشویق کند. در حقیقت امر، کرنسکی آلکسیف را پس از شکست شورش درست به همان دلیل برکشید که ساوینکوف را در ابتدای شورش برکشیده بود: لازم بود که به هر قیمتی شده، پلی به سوی راست باز بماند. فرمانده ی کل جدید احیای رفاقت خود را با ژنرال ها اینک به ویژه ضروری می دانست. پس از هر اغتشاش لازم است که نظمی بی خلل برقرار شود، و از این رو به قدرتی دو چندان مستحکم نیاز است.

در ستاد فرمان دهی دیگر از آن خوش بینی فراگیر دو روز پیش اثری باقی نمانده بود. توطئه گران راهی برای عقب نشینی می جستند. در تلگرافی خطاب به کرنسکی اعلام شده بود که کورنیلوف "نظر به موقعیت استراتژیک موجود" حاضر است فرمان دهی را با مسالمت واگذار کند، مشروط بر آن که

اطمینان بیابد که "حکومت قدرتمندی تشکیل خواهد شد." ژنرال مغلوب بر این اتمام حجت بزرگ، اتمام حجت کوچک تری را هم افزوده بود: او، یعنی کورنیلوف، معتقد بود که "بازداشت ژنرال ها و سایر افرادی که وجودشان برای ارتش حیاتی است، به طور کلی جایز نیست." کرنسکی ذوق زده فوراً برای آشتی با دشمن خود پا پیش نهاد و از طریق رادیو اعلام کرد که اطاعت از فرمان های ژنرال کورنیلوف در قلمرو عملیات نظامی بر همه واجب است. کورنیلوف خود در همان روز به کریموف چنین نوشت: "ماجرائی حادث شده که در نوع خود در تاریخ جهان منحصر به فرد است: فرمانده ی کلی که به خیانت به میهن متهم گردیده و به همین جرم به دادگاه احضارش کرده اند، مکلف به ادامه ی رهبری ارتش شده است..." این تجلی تازه ی پخمیگی کرنسکی بلافاصله توطئه گران را، که هنوز از ارزان فروشی خویشستن بیم ناک بودند، بار دیگر امیدوار کرد. به رغم تلگرافی که چند ساعت پیش درباره ی جایز نبودن معارضات داخلی "در این لحظات وحشت ناک"، ارسال شده بود، کورنیلوف که نیمی از مقام سابقش را باز یافته بود، دو تن را مأمور کرد که به نزد کالدین بروند و از او بخواهند که "فشار بیاورد"، و در عین حال به کریموف توصیه کرد که: "چنان چه شرایط اجازه دهند، در راستای دستورالعمل هائی که به شما داده ام رأساً عمل کنید." راستای آن دستورالعمل ها عبارت بود از برانداختن حکومت موقت و به دار آویختن اعضای شورا.

ژنرال آکسیف، رئیس تازه ی ستاد، به قصد تصرف ستاد فرمان دهی عازم موغیلیف شد. در کاخ زمستانی هنوز این عملیات را جدی می گرفتند. در حقیقت امر، کورنیلوف نقداً فقط سه نیرو در اختیار داشت: یکی از گردان های

ژرژ قدیس، یک هنگ پیاده نظام "کورنیلیوفیست"، و یکی از هنگ های سواره نظام تکینسکی. گردان ژرژ قدیس در همان بدو امر جانب حکومت را گرفته بود، هنگ های کورنیلیوفیست و تکینسکی هنوز وفادار محسوب می شدند، اما بخشی از آنان انشعاب کرده بود. ستاد فرمان دهی مطلقاً توپ خانه نداشت. در چنین شرایطی مسأله ی مقاومت به کلی منتفی بود. آلکسیف مأموریت خود را با دیدارهای تشریفاتی از کورنیلوف و لوکومسکی آغاز کرد. به آسانی می توان مجسم کرد که در خلال این دیدارها چگونه هر دو طرف یک دل و یک زبان هر چه اصطلاح نظامی بلد بودند در خصوص فرمانده ی کل جدید، یعنی کرنسکی، به دنبال هم ردیف کردند. هم برای کورنیلوف و هم برای آلکسیف کاملاً روشن بود که امر نجات کشور در هر حال باید تا مدتی به تعویق بیفتد.

اما در همان حال که در ستاد فرمان دهی صلحی بدون فاتح و مغلوب به مبارکی و میمنت انعقاد می یافت، جو پتروگراد دم به دم داغ تر و داغ تر می شد، و ساکنان کاخ زمستانی بی صبرانه منتظر دریافت خبرهای اطمینان بخش از موغلیف بودند تا چیزی برای عرضه به مردم در دست داشته باشند. آنان با پرس و جوهای لاینقطع خود آلکسیف را لحظه ای راحت نمی گذاشتند. سرهنگ بارانوفسکی، یکی از محرمان کرنسکی، از پشت تلفن شکوه سرداد که: "شورهاها خشمگین اند، فقط با بازداشت کورنیلوف و دارودسته اش می توان آبی بر این آتش پاشید...". اما چنین اقدامی با مقاصد آلکسیف جور در نمی آمد. جناب ژنرال پاسخ می دهد که: "با تأسفی عمیق می بینم که ترس من از آن که مبادا ما در حال حاضر تماماً به چنگال سمج شورا افتاده باشیم، به امری مسلم تبدیل شده است." مراد از ضمیر آشنای "ما" گروه کرنسکی

است، منتها آلکسیف برای آن که ملایم تر نیش زده باشد، خود را هم مصلحتاً در این گروه می گنجانند. سرهنگ بارانوفسکی به نوبه ی خود با همین لحن جواب می دهد: "به یاری خداوند از چنگال سمج شورا خلاص می شویم." هنوز توده ها کرنسکی را از چنگال کورنیلوف تماماً نجات نداده بودند که رهبر دموکراسی شتاب زده کوشید بر علیه توده ها با آلکسیف متحد شود: "از چنگال سمج شورا خلاص می شویم." با همه ی این احوال، آلکسیف ناچار بود به مقتضیات موجود تن دهد و بازداشت تشریفاتی سلسله جنباتان توطئه را به مورد اجرا بگذارد. چهار روز پس از آن که کورنیلوف به مردم اعلام کرده بود: "من مرگ را به برکناری از مقام فرمان دهی کل نیروها ترجیح می دهم،" فرمانده ی کل را در خانه اش بازداشت کردند و او دم برنیارود. کمیسیون فوق العاده تحقیق هم چون به موغیلیف رسید، دستور بازداشت معاون وزیر مخابرات، چند تن از افسران ستاد، آلادین دیپلمات فراری، و هم چنین کلیه ی اعضای کمیته ی مرکزی اتحادیه ی افسرها را صادر کرد.

پس از پیروزی، سازش کاران تا چند ساعت خشمگین غرولند می کردند، حتی از آوکسنتیف هم چندین رعد و برق صادر شد. یاغی ها سه روز تمام جبهه را بی فرمانده گذاشته بودند! اعضای کمیته ی مرکزی فریاد کشیدند: "مرگ بر خائنان!" آوکسنتیف از این باتگ ها دل گرم تر شد: بله، مجازات اعدام به تقاضای کورنیلوف و پیروانش اعاده شده بود. "حال همین مجازات را با قاطعیت تمام در مورد خودشان اجرا می کنیم." هلهله ی شدید و ممتد حضار.

شورای کلیسای مسکو که دو هفته پیشتر در برابر کورنیلوف به عنوان احیاکننده ی مجازات اعدام کرنش کرده بود، اینک تلگرافی به حکومت التماس کرد که: "به خاطر پروردگار و به خاطر عشق مسیح وار به هم نوع، زندگی ژنرال خطاکار را حفظ کنید." اهرم های دیگری نیز به کار گرفته شدند. اما حکومت ابدأ خیال نداشت دست به تصفیه حساب خونین بزند. هنگامی که هیئتی از جانب لشگر وحوش به نزد کرنسکی در کاخ زمستانی آمد، و یکی از سربازهای عضو این هیئت در پاسخ به کلی گویی های فرمانده ی جدید تذکر داد که: "فرماندهان خانن باید بی رحمانه مجازات شوند،" کرنسکی حرف آن سرباز را قطع کرد و گفت: "وظیفه ی شما فعلاً اطاعت از فرمانده است، ما خودمان کارهای ضروری را می کنیم." ظاهراً این مرد گمان می کرد که چون با پای چپ بر زمین بکوبد توده ها باید پدیدار شوند، و چون با پای راست بر زمین بکوبد توده ها باید بار دیگر ناپدید شوند.

"ما خودمان کارهای ضروری را می کنیم." اما هر چه آنان می کردند به نظر توده ها غیرضروری می رسید، البته اگر نخواهیم بگوئیم مشکوک و فاجعه آفرین. توده ها اشتباه نمی کردند. محافل صدرنشین پیش از هر چیز سرگرم اعاده ی وضعی بودند که قشون کشی کورنیلوف را آفریده بود. لوکومسکی روایت می کند که: "پس از نخستین پرسش های اعضای کمیته ی تحقیق، معلوم شد که ایشان نسبت به ما حسن نیت تام و تمام دارند." ایشان اساساً هم دست و یاور توطئه گران بودند. شابلوفسکی، دادستان ارتش؛ متهمان را راهنمایی کرد که چگونه بر سر عدالت کلاه بگذارند. سازمان های جبهه زیان به اعتراض گشودند: "ژنرال ها و هم دستانشان را مانند یک مشت جانی در برابر دولت و مردم به محاکمه نگرفته اند... طاغیان در کمال آزادی

می توانند با جهان بیرون تماس بگیرند." لوکومسکی این نکته را تأیید می کند: "ستاد فرماندهی کل ما را از همه ی نکاتی که برای ما واجد اهمیت بودند، مطلع نگاه می داشت." سربازهای خشمگین چندین بار به فکر افتادند ژنرال ها را در دادگاه های خود محاکمه کنند، و فقط لشکر لهستانی ضدانقلابی که به بایخوف، محل بازداشت توطئه گران، اعزام شده بود ژنرال ها را از اعدام حتمی نجات داد.

در روز دوازدهم سپتامبر، ژنرال آکسیف از ستاد فرمان دهی نامه ای به میلی یوکوف نوشت که منعکس کننده ی خشم به جای توطئه گران از رفتار بورژوازی بزرگ بود، بدین معنی که بورژوازی بزرگ در بدو امر توطئه گران را به جلو رانده اما پس از شکست آنان را در دست سرنوشت رها کرده بود. جناب ژنرال با قلم زهرآگینی نوشته بود: "شما خود تا حدی آشنا هستید که برخی از محافل جامعه ی ما نه تنها از آن نقشه اطلاع داشتند، و نه تنها با آن نقشه هم دل و هم رأی بودند، بلکه حتی تا آن جا که دستشان می رسید به کورنیلوف کمک کردند..." آکسیف به نام اتحادیه ی افسران از ویشنگرادسکی، پوتیلوف و سایر سرمایه داران بزرگی که به مغلوبان پشت کرده بودند، درخواست کرده بود که برای "خانواده های گرسنه کسانی که به حکم افکار و اقدامات مشترک متحد آنان به شمار می رفتند..." سی صد هزار روبل جمع آوری کنند. این نامه با یک تهدید آشکار تمام شده بود: "اگر مطبوعات درست کار فوراً و با تمام قوا به توضیح این وضع نپردازند... ژنرال کورنیلوف ناچار خواهد بود تمام فعالیت های مقدماتی، همه ی گفت و گوهایش را با اشخاص و محافل، و نقشی را که اینان ایفا کردند، و نیز همه ی اسرار دیگر را در برابر دادگاه افشاء کند." و اما درباره ی ماحصل این اتمام حجت

استغاثه آمیز، دنیکن چنین گزارش می دهد: "فقط در اواخر ماه اکتبر چهل هزار روبل از مسکو برای کورنیلوف آوردند." در این دوره میلی یوکوف به طور کلی از صحنه ی سیاست غایب بود. بنا بر روایت رسمی کادت ها او "برای استراحت به کریمه رفته بود." بدیهی است که رهبر لیبرال ها پس از آن همه دغدغه و تشویش نیازمند استراحت بود.

مضحکه ی کمیسیون تحقیق تا قیام بلشویک ها ادامه پیدا کرد، و پس از آن هم کورنیلوف و هم دستانش نه فقط آزاد شدند بلکه ستاد کرنسکی همه ی اسناد لازم را هم در اختیارشان گذاشت. پایه های جنگ داخلی را همین ژنرال های فراری پی ریختند. آن گاه به نام اهداف مقدسی که کورنیلوف را با میلی یوکوف لیبرال و ریمسکی کورساکوف صدسیاه متحد ساخته بودند، صدها هزار تن در زیر خاک مدفون شدند، جنوب و شرق روسیه تاراج و ویران گردیدند، صنایع کشور کمابیش تماماً نابود شدند، و ترور سرخ بر انقلاب تحمیل گشت. کورنیلوف پس از خروج موفقیت آمیزش از دادگاه عدالت کرنسکی، طولی نکشید که در جبهه ی جنگ داخلی به ضرب خمپاره ی بلشویک ها از پای درآمد. سرنوشت کالدین هم تقریباً همین بود. "مجمع نظامی" دن نه فقط فرمان لغو بازداشت کالدین را خواستار شد، بلکه بازگشت او را به مقام سرداری نیز مطالبه کرد. و در این مورد نیز کرنسکی فرصت را برای پس گرفتن حرف خویش از دست نداد. اسکولف به نووچرکاسک اعزام شد تا از مجمع نظامی پوزش بخواهد. اما در آن جا این وزیر دموکرات را به کارگردانی شخص کالدین ظریفانه به ریشخند گرفتند. اما پیروزی ژنرال قزاق دیر نپایید. چند ماه بعد، کالدین زیر فشار همه جانبه ی انقلاب بلشویک که به کرانه ی دن هم سرایت کرده بود، به زندگی خود خاتمه داد. آن گاه پرچم

کورنیلوف به دست ژنرال دنیکین و دریا سالار کولچاک افتاد. دوره ی اصلی جنگ داخلی هم با نام همین دو تن عجین شده است. اما همه ی این احوال به ۱۹۱۸ و سال های بعد مربوط می شوند.

ترجمه: سعید باستانی

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول، تهران، آبان ماه ۱۳۶۰

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶